

قوانین سولون

در اواخر قرن هفتم قبل از میلاد کینه بینوایان علیه ثروتمندان - که کاملاً از پشتیبانی قانون برخوردار بودند - سخت تحریک شد و اوضاع آتن به سرحد انقلاب کشیده شد به گفته پلوتارک اختلاف ثروت میان غنی و فقیر به اوج خود رسیده بود و به نظر می‌رسید که شهر در اوضاع خطرناکی به سر می‌برد و هیچ وسیله‌ی برای جلوگیری از اغتشاش وجود نداشت مگر يك قدرت استبدادی. فقرا می‌دیدند که هر ساله وضع آنان بدتر می‌شود و حکومت و ارتش در دست اربابان است و دادگاههای فاسد همواره بر ضد ایشان رأی می‌دهند، پس برای تعدیل ثروت آماده قیام شدند، توانگران که دیگر نمی‌توانستند با قوانین جاری قروض خود را وصول کنند به قوانین پیشین توسل جستند و در برابر توده‌ها که نه تنها اموال آنان بلکه نظام اجتماعی و دین و تمدن ایشان را هم تهدید می‌کردند، به دفاع برخاستند. در بحبوحه این کشاکش، حادثه‌ی عجیب و باور نکردنی روی داد: مردی به نام سولون به پا خاست و، بدون جبر یا حتی سخنان شدیدالحن، ثروتمندان و فقرا را به نحوی یکسان قانع کرد که اختلافات موجود را فیصله دهند و با یکدیگر سازش کنند. این سازش در آتن به طوری

صورت گرفت که نه تنها از هرج و مرج جلوگیری کرد، بلکه نظم سیاسی و اقتصادی نوینی به جای نظام پیشین نشانید. برآستی نهضت سولون یکی از معجزات امیدبخش تاریخ بود.

پدر سولون از طبقه اشراف و از پاک‌خونترین خاندانها بود و نسبش به پادشاه کودروس می‌رسید. او خود نسب خویش را تا پوسیدون برمی‌شمرد. مادرش با مادر پیسیستراتوس، جبار معروف که ابتدا از قوانین سولون سرپیچی کرد، ولی بعد به تحکیم آنها پرداخت، خویشاوندی داشت. سولون در جوانی با تمام نیرو از زندگی دوران خود بهره برد: شعر سرود و نغمه «عشق یونانی» سر داد و، مانند تورتایوس، با شعر خود مردم را به هیجان آورد و به جنگ و فتح سالامیس کشانید. در میانه عمر، اخلاقش، برخلاف شعرش، بهبود یافت. اشعارش مبهم و بیروح، ولی اندرزهایش نیکو شد. اعلام کرد: «بسیاری از مردم ناشایست ثروتمندند، و در عین حال کسانی که از آنان بهترند، در تنگدستی به سر می‌برند، با این وصف، ما حاضر نیستیم که آنچه داریم به آنان دهیم و ثروت آنان را بستانیم، زیرا از این دو یکی ماندنی است و دیگر رفتنی.» ثروت توانگران از ثروت آن که فقط مالک معده و ریه و دست و پای لذت‌آفرین و لطف جوانی و وجودی هماهنگ با تنوعات حیات است، گرانتر نیست. سولون، با وجودی که در قوانین خود سکوت در برابر شورش را جنایت دانست، عملاً در برابر شورش‌هایی که در آتن روی داد بی‌طرفی پیش گرفت. با اینهمه، سولون کارها و شیوه‌هایی را که سبب تفوق روزافزون اغنیا بر فقرا می‌شد منع کرد.

اگر قول پلوتارک را قبول کنیم، پدر سولون «ثروتش را به سبب سخاوت خود از دست داد.» سولون به تجارت پرداخت و از سوداگران کامروا شد و تجربه‌های وسیعی در زمینه تجارت کسب کرد و گذارش به نواحی دوردست افتاد. کردارش با گفتارش هم‌نوا بود و به درستکاری شهره شد. در سال ۵۹۴، که هنوز جوان بود و ۴۴ یا ۴۵ سال بیشتر نداشت، نمایندگان طبقات متوسط نزد او آمدند و از او خواستند تا منصب

حکومت را بپذیرد؛ به او اختیار تام دادند که آتش جنگ طبقات را فرونشاند و قانون اساسی جدیدی برای کشور وضع کند و ثبات دولت را بازگرداند. طبقات بالا هم، با این اعتقاد که ثروتمندی چون او الزاماً مردی محافظه‌کار خواهد بود، با بی‌میلی به حکومت و اصلاحات او تن دادند.

نخستین مساعی او ساده، اما از لحاظ اصلاحات اقتصادی مهم بودند. چون قدمی برای تقسیم مجدد اراضی برداشت، افراتیان را نومید کرد، در حالی که اگر دست به این کار می‌زد، جنگی داخلی درمی‌گرفت که یک نسل تمام طول می‌کشید و اختلافات و جنگ طبقاتی را تشدید می‌کرد. او، براساس اصل معروف خود یعنی اصل «برداشتن تعهدات»، همان‌طور که ارسطو می‌گوید، «همهٔ وامهایی را که مردم به یکدیگر یا به دولت داشتند»، از اعتبار انداخت. * همهٔ اراضی آتیک را از گرو درآورد و، علاوه بر این، کسانی را که به سبب عجز از پرداخت وام برده‌شده بودند آزاد کرد و حتی افرادی را که به عنوان برده فروخته و به خارج برده شده بودند، بازخرید و آزادی بخشید و از آن پس این‌گونه برده‌سازی را ممنوع کرد. این دیگر ناشی از ویژگیهای بشری بود که برخی از دوستان او، چون از تصمیم او برای الغای دیون باخبر شدند، اراضی پهناوری را به رهن گرفتند و بعداً، بدون پرداخت حق رهن، آن اراضی را نگاه داشتند. ارسطو می‌نویسد که کسانی از این کار به ثروتهای هنگفت رسیدند، ولی ثروتهای خود را از میراث نسلهای پیشین قلمداد کردند. پس، سولون به مسامحه یا سودجویی متهم شد. ولی بزودی مردم دریافتند که سولون خود از طلبکاران بوده و از آن قانون زیان برده‌است. با این وصف، توانگران دهان به اعتراض گشادند و گفتند که قوانین سولون وسیلهٔ مصادرهٔ اموال اغنیاست. لیکن بیش از ده سال از صدور آن قوانین نگذشته بود که آتنیان، تقریباً بالاتفاق، اصلاحات سولون را وسیلهٔ پیشگیری از انقلاب خونین خواندند.

* دیون تجارتي که متضمن بردگی وام‌گیرنده نبودند باطل نشد.

درباره سایر اصلاحات سولون نمی‌توان به روشنی و با قاطعیت نظر داد. اما، چنانچه ارسطو نوشته‌است، سولون سکه‌های آرگوس را، که به امر فیدون ضرب شده و تا آن زمان در آتیک رایج بود، منسوخ کرد و سکه‌های اثوبویا را رواج داد و مینا را، که معادل ۷۳ دراخما بود، با صد دراخما برابر شمرد. بیان پلوتارک در این باره از بیان ارسطو رساتر است؛ گفته‌است: «سولون مقرر داشت که مینا، به جای هفتادوسه دراخما، به صد دراخما تسعیر شود و بدین ترتیب، هر چند مقدار پولی که مبادله می‌شد تغییر نکرد، ولی ارزش آن پایین آمد. این امر به نفع کسانی شد که می‌بایست قروض کلانسی را پرداخت می‌کردند؛ و در عین حال، ضرری نیز متوجه بستانکاران نکرد.» فقط آدم مطبوع و سخاوتمندی چون پلوتارک می‌توانست تورمی ابداع کند که در عین کمک به بدهکاران، ضرری نیز متوجه بستانکاران نکند - بدون شك، در برخی موارد، نیمی از يك قرص نان بهتر از هیچ است.*

پایدارتر از این اصلاحات اقتصادی، احکامی تاریخی است که به موجب آنها قوانین سولون به وجود آمدند. در مقدمه این قوانین، حکم عفو عمومی به چشم می‌خورد. مقرر شد که زندانیان آزاد شوند و هر کسی که به جرمی سیاسی تبعید شده‌بود، به شرط آنکه جرم او توطئه علیه حکومت نبود، می‌توانست به محل خود بازگردد. سولون به‌طور صریح یا ضمنی بیشتر قوانین دراکون را منسوخ و فقط قانونی را که مخصوص کیفر قاتلان بود ابقا کرد. قوانین سولون همه مردم آزاد آن سرزمین را بدون استثنا دربرگرفت. اغنیا و فقرا به‌طور مساوی مقید به قوانین یکسان شدند، و

* کروت و بسیاری دیگر از محققان، گفته پلوتارک را چنین تفسیر می‌کنند که سولون با تنزل بیست‌وهفت درصد از ارزش پول، باعث سبکباری ملاکانی شد که به دیگران مدیون بودند و ضمناً برای بازیافتن اموال مورد رهن خود امکاناتی نداشتند و نمی‌توانستند تعهداتشان را بپردازند. اما به نظر ما، این امر به منزله ضربتی بود نسبت به ملاکانی که به بازرگانان وام داده بودند. بنابراین، اقدام سولون فقط برای بازرگانان سودداشت. احتمالاً سولون قصد تنزل پول را نداشت، بلکه فقط می‌خواست که پول آتیک را به‌صورتی درآورد که برای دادوستد تجاری آتیک پلوپونز مناسب باشد و بردامنه تجارت آتیک با بازارهای غنی و روزافزون یونانی، که با پول اثوبویا دادوستد می‌کردند، بیفزاید.

کیفرهای واحدی درباره همگان معمول شد. چون سولون دانست که نمی‌تواند نقشه اصلاحات خود را جز به کمک بازرگانان و صنعتگران و سهم کردن آنان در امور دولت اجرا کند، اهالی آتیک را برحسب دارایی به چهار گروه تقسیم کرد: گروه اول «دارندگان پانصد پیمان» و ایشان کسانی بودند که درآمد سالیانه آنان برابر پانصد پیمان از محصولات کشاورزی بود؛ گروه دوم کسانی بودند که درآمد آنان به سیصد تا پانصد پیمان می‌رسید؛ گروه سوم مردمی بودند که درآمد آنان بین دویست تا سیصد پیمان بود؛ گروه چهارم شامل سایر مردم آزاد می‌شد. درجه حرمت اجتماعی فرد و همچنین مقدار مالیات او هم از روی همین گروه‌بندی تعیین می‌شد، و بدون پرداخت مالیات از حرمت اجتماعی نیز محروم بود. سه گروه اول و دوم و سوم بترتیب ۱۲ و ۱۰ و ۵ بار از درآمد سالیانه خود مالیات می‌دادند، و مالیات املاک در واقع نوعی مالیات بر درآمد تدریجی بود. ولی گروه چهارم از پرداخت مالیات مستقیم معاف بود. آرخونها و فرماندهان ارتش تنها از گروه اول انتخاب می‌شدند، افراد گروه دوم فقط حق داشتند که برای مشاغل اداری پایین‌تر و سواره‌نظام انتخاب شوند، گروه سوم منحصرأ به خدمت پیاده‌نظام سنگین اسلحه گمارده می‌شد، و گروه چهارم فقط می‌توانست جزو سربازان ساده درآید. این گروه‌بندی بی‌نظیر اصل قرابت را، که مبنای سازمان پیشین جامعه و حکومت اشراف بود، ضعیف کرد و دولتی را به وجود آورد که بر مبنای درجه افتخار و مقام، یابه عبارت ساده‌تر، بر مبنای میزان مالیات بر درآمد شکل می‌گرفت. در قرن ششم و قسمتی از قرن پنجم ق م، حکومت‌های مشابهی در اکثر کوچگاه‌های یونانی برقرار شد.

قوانین سولون مجلس سنای سابق، یعنی مجلس آریوپاگوس، را در رأس دولت ایقا کرد، با این تفاوت که آن را از انحصار متنفذان قدیم بیرون آورد و قلمرو قدرت آن را محدود کرد و درهای آن را به روی تمام افراد طبقه اول گشود. با این وصف، مجلس

سنا هنوز دارای اقتدارات بسیار بود و بر رفتار مردم و دیوانسالاران نظارت می‌کرد. بعد از مجلس سنا، شورایی مرکب از چهارصد عضو بود، و هریک از چهار قبیلهٔ جامعه صد عضو برای آن انتخاب می‌کردند. انتخاب، رسیدگی، و آماده کردن اموری که می‌بایست مورد رسیدگی مجمع عمومی قرار گیرد، به عهدهٔ این شورا بود. سولون، چه بسا از روی خیراندیشی و آینده‌نگری، در ورای این روبنای حکومت متنفذان که مایهٔ خرسندی قدرتمندان بود، سازمان‌هایی پدید آورد که اساساً دموکراتیک بودند. مجمع اکلسیا را که در عصر هومر وجود داشت، احیا کرد و به صورت مجمع عمومی جدیدی درآورد. این مجمع، که همهٔ اعضای جامعه حق عضویت آن را داشتند، هر ساله از میان کسانی که صاحب پانصد پیمان درآمد بودند، آرخونها را، که تا آن زمان از طرف مجلس سنا بدین منصب تعیین می‌شدند، برمی‌گزید و حق داشت، هر وقت بخواهد، دیوانسالاران را استیضاح و حتی به دادگاه جلب و مجازات کند. هنگامی که مدت خدمت آرخونها به سر می‌رسید، مجمع رفتار آنان را در مدت خدمت مورد سنجش قرار می‌داد و، اگر می‌خواست، می‌توانست آنان را از حق عضویت مجلس سنا محروم کند. از اینها مهمتر، هر چند در ظاهر امر نشان نمی‌داد، این بود که پایینترین طبقه در میان شارمندان، همتران طبقات بالا، حق شرکت در قرعه‌کشی برای مجلس هلیایا را داشتند. این مجلس، مجلسی بود از شش‌هزار عضو، یک هیئت منصفه که دادگاه‌های مختلف تشکیل می‌دادند و بر تمام موارد، مگر جنایت و خیانت، رسیدگی می‌کردند. این مجلس همچنین به تقاضای تجدیدنظر در احکام قضاوت نیز رسیدگی می‌کرد. ارسطو در این باره می‌گوید: «برخی گمان می‌کنند که سولون عمداً به قوانین خود صورتی مبهم داد تا عامهٔ مردم، با استفاده از نیرویشان در قوهٔ قضاییه، نفوذ سیاسی خود را گسترش دهند.» پلوتارک سخن ارسطو را ادامه می‌دهد و می‌افزاید: «از آنجا که قوانین جوابگوی حل اختلافات نبود، تمام موارد اختلاف را می‌بایست نزد قضات می‌بردند،

که در واقع اربابان قانون بودند.» درخواست تجدیدنظر از دادگاههای مردمی قدرتی بود که بعدها به صورت ابزار ساختمان دموکراسی در آتن درآمد.

سولون بر این قوانین اصلی، که در تاریخ آتن از مهمترین قانونها به شمار می‌روند، پاره‌یی مقررات نیز افزود که جوابگوی مسائل کم‌اهمیت‌تر در زمان خودش بود. در وهله اول تملك فردی را، که از دیدگاه سنن اعتبار داشت، قانونی شناخت، اگر مردی دارای فرزندانی بود، می‌بایست پیش از مرگ خود اموالش را بین آنان تقسیم‌کند. اگر کسی فرزند نداشت، می‌توانست اموال خود را، که سابقاً پس از او به طایفه‌اش می‌رسید، به هر کس که بخواهد واگذار کند. حق وصیت و قانون آن در آتن به وسیله سولون آغاز شد. سولون، که خود کاسب بود، به قصد رونق دادن تجارت و صنعت، همه خارجیانی را که با خانواده‌های خود برای اقامت به آتن می‌آمدند و در حرفه‌یی مهارتی داشتند از حق تابعیت آتن برخوردار کرد. به حکم او، صدور محصولات زراعتی غیر از روغن زیتون ممنوع شد؛ می‌خواست با این عمل مردم را از تولید محصولات زراعتی زاید بازدارد و آنان را به حرفه‌های صنعتی سوق دهد. قانونی وضع کرد تا فرزند مجبور نباشد از پدری که به وی حرفه خاصی نیاموخته است حمایت کند. به نظر سولون، برخلاف نظر آتنیهای بعد، صنعتکاری خود از شرف و افتخار والایی برخوردار بود.

سولون از قانونگذاری در قلمرو خطیر اخلاق و آداب و سنن عمومی هم سر باز نزد؛ بیکاری مستمر را جرم شمرد. به کسی که به هرزگی می‌زیست، اجازه نمی‌داد که در مجلس آتن سخن گوید. روسپیگری را قانونی کرد، ولی بر آن مالیات بست. روسپیخانه‌های مجاز، که تحت نظارت و مراقبت دولت بودند، به وجود آورد. با عواید روسپیخانه‌ها معبدی برای الاهی عشق، آفرودیته، برپا ساخت. یکی از معاصران او، که ظاهراً با لکی، مورخ مشهور ایرلندی، همعقیده بوده است، در مدح سولون چنین

سروده‌است: «آفرین بر تو ای سولون، تو زنان روسپی را برای استفاده شهر و به سود اخلاق شهری که پر از جوانان نیرومند است خریداری کردی، و اگر قانون حکیمانه تو نبود، این جوانان گرفتار زنان نجیب می‌شدند.» برای کسی که به ناموس زنی آزاد تجاوز کند، صد دراخما جریمه قرار داد و مقرر داشت که مردم اگر مردی زناکار را در حین عمل دستگیر کنند، در دم او را بکشند. جهیز عروسان را محدود کرد، زیرا علاقه داشت که انگیزه ازدواج دوستی متقابل زن و شوهر و تمایل آنان به فرزندآوری باشد. زنان را از داشتن بیش از سه جامه نهی کرد. از او خواسته شد که قانونی برای سختگیری نسبت به افراد مجرد وضع کند، لیکن او این درخواست را نپذیرفت و در پاسخ گفت: «زنداری، باری سنگین است.» بدگویی از مردگان را بزه شمرد، و همچنین بدگویی از زندگان را در معابد و دادگاهها و ادارات و میدانهای بازی جرم دانست. اما البته نتوانست زبان مردم آتن را ببندد، زیرا در آن زمان هم، مثل عصر ما، بدگویی و سخن‌چینی از لوازم جامعه دموکراتیک بود. وی حق تابعیت آتن را از کسانی که در ایام آشوب و اغتشاش بی‌طرفی پیش گیرند سلب کرد، زیرا معتقد بود که سهل‌انگاری مردم نسبت به امور اجتماعی منجر به نابودی دولت می‌شود. برپا کردن جشنهای عظیم و قربانیهای پرهزینه و نوحه‌سرایی طولانی را تحریم کرد و مقدار کالایی را که باید همراه اموات دفن شود، محدود کرد. از اینها بالاتر، قانون عادلانه و سودمند دیگری وضع کرد که، در طول نسلهای متمادی، سرچشمه شجاعت آتانیان شد؛ به موجب این قانون، دولت موظف بود که فرزندان شهیدان جنگها را به هزینه خود پرورش دهد.

مجازاتهایی که سولون برای قانون‌شکنان تعیین کرد، نسبت به کیفرهای موردنظر دراکون، خفیف بود. به هر یک از اعضای جامعه حق داد که بر ضد کسی که به نظر ایشان مرتکب جنایتی شده‌است، اقامه دعوی کنند. می‌خواست مردم قوانین او را درست دریابند و از آنها پیروی کنند. از این‌رو قوانین خود را، در مقر حاکم دینی

شهر، روی استوانه‌ها یا منشورهای چوبینی که چرخانده و خوانده می‌شدند نوشت. برخلاف لوکورگوس و مینوس و حموربی و نوما، به هیچ روی ادعا نکرد که خدایی از خدایان این قوانین را بر او فرو فرستاده‌است، و این عمل نیز بیانگر خصوصیات آن زمان، آن شهر، و آن مردم است. چون از او خواستند که خود را دیکتاتور دایمی کند، امتناع کرد و گفت که دیکتاتوری «پایگاهی بس نیکوست، ولی برای فرود آمدن از آن راهی وجود ندارد.» آزادیخواهان تندرو او را انتقاد کردند که میان مردم، از لحاظ ثروت و قدرت، تساوی برقرار نکرد؛ و محافظه‌کاران بر او خرده گرفتند که عامه مردم را از حقوق سیاسی برخوردار کرد و بر مسند قضا نشانید. حتی دوستش، آناخارسیس، خردمند سکایی، قانون جدید او را به باد تمسخر گرفت و مدعی شد که بر اثر قوانین او، خردمندان داوری می‌خواهند و ابلهان به داوری می‌پردازند. به نظر آناخارسیس، برقراری عدالت پایدار در میان مردم میسر نیست، زیرا قادرند هر قانونی را چنان تأویل کنند که منطبق بر مصالح خاص آنان شود. از این گذشته، قانون همانند تار عنکبوت است که مگس کوچک را می‌گیرد و به حشرات بزرگ راه فرار می‌دهد. سولون تمام انتقادها را به جان و دل پذیرفت و به نقص قوانین خود اعتراف کرد. از او سؤال شد که آیا آنچه برای مردم آتن آورد، بهترین قوانین است؟ جواب داد: «نه، بلکه بهترین قوانینی است که می‌توانستند بپذیرند.» سولون، برای همساز کردن گروههای متخالف، میانه‌روی پیش گرفت و توانست دولت را پایرجا نگاه دارد. از این رو، از لحاظ اتخاذ سیاست اعتدال یا میانه‌روی، می‌توان او را یکی از طرفداران ارسطو دانست، اما طرفداری که قبل از ارسطو می‌زیسته‌است. بنا بر روایات کهن، شعار «در هیچ کار افراط مکن» که بر معبد آپولون در دلفی نقش شده‌است، از اوست. همه یونانیان سولون را یکی از «حکمای هفتگانه» خود می‌شمارند.

دوام آوردن قوانین سولون بهترین گواه دانش اوست. زیرا، با وجود هزاران تغییر

که در آتن به وقوع پیوست، و با وجود استبدادها و انقلابهایی که در آن ناحیه در گرفت، پس از پنج قرن، سیسرون توانست ادعا کند که قوانین وی هنوز در آتن پابرجا مانده است. در هر حال، کار سولون، از نظر قضایی، نشان پایان سلطه احکام بی اساس متناقض، و آغاز سلطه قوانین مدون دایمی بود. چون از او سؤال شد که حکومت چه موقعی استوار می شود، پاسخ داد: «موقعی که مردم از فرمانروایان اطاعت کنند و فرمانروایان هم از قانون.» سولون با قوانین خود برزگران آتیک را از قید رقیت آزاد کرد و یک طبقه زمیندار به وجود آورد که، در نتیجه مالک شدن زمین، در طی نسلهای بسیار از آزادی آتن دفاع کردند. در پایان جنگ پلوپونز، وقتی در آتیک پیشنهاد شد که حقوق سیاسی منحصر به زمینداران باشد، همه آزادگان جز پنج هزار تن واجد شرایط بودند. در پرتو قوانین سولون، تجارت و صنعت از قیود سیاسی و موانع مالی آزاد شد، و بدین سبب پیشرفتی عظیم دست داد که در سایه آن آتن پیشوای تجاری حوزه دریای مدیترانه گشت. حکومت اشرافی جدید که مبتنی بر ثروت بود، استعدادهای اشخاص را برمی انگيخت و به نسب کاری نداشت. همچنین تعلیم و تربیت را ترغیب می کرد و از لحاظ مادی و معنوی راه اعتلای فرهنگی عصر طلایی یونان را گشود.

چون سولون در سال ۵۷۲ به شصت و شش سالگی رسید، پس از بیست و دو سال، از مقام خود دست کشید. ولی از دیوانیان قول گرفت که قوانین او را، بی تغییر، تا ده سال به کار بندند. پس از آن، به قصد کسب اطلاع از تمدن مصر و خاور، به مسافرت پرداخت، و ظاهراً در همین اوان بود که جمله معروف خود را اظهار داشت: «من رو به پیری می روم، ولی پیوسته چیزی می آموزم.» به گفته پلوتارک، تاریخ مصر را نزد کاهنان مصری فرا گرفت. گفته شده است که او داستان قاره گمشده آتلانتیس را از کاهنان مصری شنید و، از جریان آن، یک داستان حماسی نیمه تمام پرداخت و بدان وسیله دویست سال بعد افلاطون خیالپرداز را مجذوب خود کرد. از

مصر به قبرس رفت و برای شهری که به افتخار او تغییر نام داد و به سولوی موسوم شد* قوانینی وضع کرد. هرودوت و پلوتارک مکالمه او را با کرزوس، شاه لیدیا، در ساردیس توصیف کرده‌اند و گفته‌اند که این شاه ثروت اندوز از سولون پرسید که آیا سولون او را مردی سعادتمند می‌داند یا نه. سولون با بی‌پروایی یونانی پاسخ داد:

شاه، خدایان نعمتهای خود را به حد اعتدال به یونانیان ارزانی داشته‌اند. از این‌رو دانش ما هم دانشی معتدل است، و نه چون دانش والای شاهان. ما، به اتکای این دانش معتدل، بدبختیهای فراوانی را که همواره دامگیر مردم است به‌خاطر می‌آوریم و از خوشیهای موجود خود گستاخ و مغرور نمی‌شویم و از اعجاب و تحسین کامرواییهای آدمیان خودداری می‌ورزیم. زیرا سعادت در جریان زمان پایدار نمی‌ماند، و آینده نامعلوم با امکانات گوناگون در راه است. ما کسی را سعادتمند نمی‌نامیم، مگر آنکه خدایان سعادت او را تا آخرین روزهای حیات برقرار بدارند. سعید دانستن کسی که در نیمه راه زندگی و در میان مخاطرات است، همانند قهرمان شمردن کشتی‌گیری که هنوز از میدان بیرون نیامده‌است، درست و مسلم نیست.

این توصیف پسندیده از سعادت، یا به قول نمایش‌نویسان یونان «سعادت غرورانگیز»، بیشتر رنگ حکمت دستچین شده پلوتارک را دارد؛ و ما فقط می‌توانیم بگوییم که این نوشته از گزارش هرودوت بهتر تحریر شده‌است و ظاهراً هر دو گزارش ساخته خیالند. اما گفتنی است که سخن سولون در مورد ناپایداری سعادت بعداً هم درباره کرزوس و هم درباره خود او مصداق پیدا کرد. کوروش در سال ۵۴۶ کرزوس را از تخت فرود آورد و با این عمل احتمالاً کرزوس را به یاد اخطار حکیم یونانی

* دیوجانس لائرتیوس می‌گوید که این سولوی شهری بود در کیلیکیا، که زبان یونانی قدیم را تا عصر اسکندر حفظ کرد. کلمه انگلیسی Solecism به معنی «زبان نادرست» از نام آن برخاست.

انداخت. سولون، پس از آنکه به آتن بازگشت، در آخرین روزهای زندگی، شاهد الغای قوانین و تأسیس حکومت استبدادی و امحای مساعی خویش بود.

به نقل از تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۲ ص ۱۳۲



قاضی در برابر هزال

نزد قاضی‌یی نقل کردند که در این شهر هزالی است مقلد که در مجالس و محافل تقلید شما را برمی‌آورد و آن را مادهٔ هزل ساخته و مردم را به آن سبب می‌خندانند. قاضی در غضب شد و کس به طلب او فرستاد که تازیانه زند. چون حاضر شد، قاضی از او آغاز اعتراض کرد و گفت که هی مردك ترا می‌رسد که هر جا رسی مرا برآری؟

هزال گفت: لعنت خدا بر کسی که شما را برآورده‌است!!

لطایف الطوائف ۲۹۹